

## ۱۰

## نتایج چند

انقلاب بورژوازی سال ۱۹۰۵ روسیه یکی از تحولات فوق العاده خود ویژه ی تاریخ جهانی را هویدا ساخت؛ در یکی از عقب مانده ترین کشورهای سرمایه داری جنبش اعتصابی برای نخستین بار در جهان به وسعت و قوت بی نظیری رسید. تنها در نخستین ماه سال ۱۹۰۵ عده ی اعتصاب کنندگان ده بار بیش از عده ی متوسط سالانه اعتصاب کنندگان در ده سال قبل از آن (۱۸۹۵-۱۹۰۴) بود و از ژانویه تا اکتبر سال ۱۹۰۵ اعتصابات پیاپی و به میزان عظیمی فزونی می یافت. روسیه عقب مانده تحت تأثیر یک سلسله شرایط تاریخی به کلی خود ویژه، نخستین کشوری بود که نه تنها رشد جهش وار فعالیت مبتکرانه توده های ستم کش را در هنگام انقلاب به جهانیان نشان داد (این امر در همه ی انقلاب های کبیر سابقه داشته است)، بلکه اهمیت پرولتاریا را هم که بینهایت زیادتز از نسبت عددی وی در بین اهالی است و نیز آمیختگی اعتصاب اقتصادی و سیاسی و تبدیل اعتصاب سیاسی به قیام مسلحانه و هم چنین پیدایش شکل نوین مبارزه ی توده ای و سازمان توده ای طبقات تحت ستم سرمایه داری را که شوراها باشند. آشکار ساخت.

انقلاب های فوریه و اکتبر سال ۱۹۱۷ موجب تکامل همه جانبه ی شوراها در مقیاس سراسر کشور شد و سپس آن ها را در انقلاب سوسیالیستی پرولتری به پیروزی رساند. و پس از مدتی کمتر از دو سال خصلت بین المللی شوراها و بسط دامنه ی این شکل مبارزه و این سازمان در روی جنبش کارگری جهانی و مأموریت

تاریخی شوراها به عنوان گورکن، وارث و جانشین پارلمانتاریزم بورژوازی و به طور کلی دموکراسی بورژوازی آشکار گردید.

علاوه بر آن، تاریخ جنبش کارگری اکنون نشان می دهد که این جنبش در کلیه ی کشورها مبارزه ای را در پیش دارد (و هم اکنون آغاز نموده است) که عبارت است از مبارزه ی کمونیزم، که دارد پدید می آید و تحکیم می یابد و به سوی پیروزی می رود، مقدم بر هر چیز و به طور عمده علیه «منشویزم» خودی (در هر کشور) یعنی علیه اپورتونیزم و سوسیال شوینیزم و ثانیاً و به اصطلاح به عنوان تکمیل کمونیزم «چپ». دامنه ی مبارزه ی اولی ظاهراً بدون استثناء در کلیه ی کشورها به عنوان مبارزه ی بین انترناسیونال دوم (که اکنون دیگر عملاً فنا شده است) و انترناسیونال سوم گسترش یافته است. مبارزه ی دوم، هم در آلمان، هم در انگلستان، هم در ایتالیا، هم در امریکا (به هر حال بخش معینی از سازمان «کارگران صنعتی جهان» و جریان های آنارشیستی-سندیکالیستی، در عین این که تقریباً همه بدون اختلاف سیستم شوروی را قبول دارند، از اشتباهات کمونیزم چپ طرفداری می نمایند) و هم در فرانسه (روش بخشی از سندیکالیست های سابق نسبت به حزب سیاسی و پارلمانتاریزم ایضاً در عین قبول سیستم شوروی) مشاهده می شود، یعنی این مبارزه بدون شک تنها در مقیاس بین المللی نگرفته، بلکه در مقیاس جهانی نیز انجام می گیرد.

ولی در همان حال که جنبش کارگری همه جا مکتب همگون و در ماهیت امر مکتب مقدماتی پیروزی بر بورژوازی را می گذراند، این تکامل در هر کشوری به شیوه ی خاصی انجام می گیرد. ضمناً کشورهای بزرگ و پیشرو سرمایه داری این راه را از بلشویزم، که تاریخ پانزده سال بوی مهلت داد تا خود را به صورت یک جریان منشکل سیاسی برای پیروزی آماده نماید، به مراتب سریع تر می پیمایند. انترناسیونال سوم طی یک مدت کوتاه یعنی یک سال به پیروزی قطعی نائل آمده است و انترسیونال دوم، این انترناسیونال زرد سوسیال شوینیستی را که تا همین چند ماه

پیش به مراتب نیرومندتر از انترناسیونال سوم بود و استوار و پرتوان به نظر می‌رسید و از کمک مادی (پست‌های وزارت، گذرنامه، جرائد) و معنوی همه‌جانبه- مستقیم و غیر مستقیم- بورژوازی جهانی برخوردار بود، در هم شکسته است.

اکنون تمام مطلب در این است که کمونیست‌های هر کشور خواه وظائف اساسی و اصولی مبارزه علیه اپورتونیزم و علیه آئین پرستی خشک مغزانه «چپ» و خواه خصوصیات مشخصی را که این مبارزه در هر کشور جداگانه ای بر وفق علائم ویژه اقتصادیات و سیاست و فرهنگ و ترکیب ملی (ایرلند و غیره) و مستعمرات و تقسیم بندی مذهبی آن کشور و غیره و غیره، پیدا می‌کند و ناگزیر باید پیدا کند با آگاهی کامل در نظر بگیرند. همه جا نارضایتی نسبت به انترناسیونال دوم احساس می‌گردد، بسط می‌یابد و افزایش می‌پذیرد و این نارضایتی خواه به سبب اپورتونیزم انترناسیونال دوم و خواه به سبب آن است که انترناسیونال دوم قابلیت با استعداد آن را ندارد که یک ارگان واقعاً متمرکز و واقعاً رهبری کننده ای به وجود آورد که قادر باشد تاکتیک بین‌المللی پرولتاریای انقلابی را در مبارزه ی وی به خاطر ایجاد جمهوری شوروی هدایت نماید. باید این نکته را به نحوی روشن درک نمود که یک چنین ارگان رهبری کننده ای را به هیچ وجه نمی‌توان بر پایه یکنواخت نمودن و هم سطح ساختن مکانیکی و همگون کردن قواعد تاکتیکی مبارزه بنا نمود. تا زمانی که تمایزات ملی و دولتی بین خلق‌ها و کشورها وجود دارد (و این تمایزات حتی پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریای به مقیاس جهانی نیز طی مدتی بسیار و بسیار طولانی وجود خواهد داشت). آن چه را که وحدت تاکتیک بین‌المللی جنبش کمونیستی کارگری کلیه کشورها ایجاب می‌نماید برانداختن این تنوع و محو تمایزات ملی نبوده (این عمل در لحظه ی کنونی پندار پوچی است) بلکه به کار بستن اصول اساسی کمونیزم (حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا) به شیوه ایست که این اصول را در جزئیات صحیحاً تغییر شکل دهد و با تمایزات ملی و دولتی ملی دمساز

نماید و تطبیق دهد. وظیفه ی عمده ی همه ی کشورهای پیشرو (و نه تنها کشورهای پیشرو) در لحظه ی تاریخی کنونی عبارت است از تحقیق بررسی، تفحص، حدس و درک خصوصیات و ویژه گی های ملی در شیوه های مشخص هر کشور برای حل مسأله واحد بین المللی یعنی پیروزی بر اپورتونیزم و آئین پرستی خشک مغزانه چپ در داخل جنبش کارگری و نیز برای سرنگون ساختن بورژوازی و استقرار جمهوری شوروی و دیکتاتوری پرولتری، کار عمده (که البته هنوز به هیچ وجه تمام نیست، ولی کار عمده است) در مورد جلب پیشاهنگ طبقه ی کارگر و گرویدن وی به جانب حکومت شوروی علیه پارلمانتاریزم، به جانب دیکتاتوری پرولتاریا علیه دموکراسی بورژوائی، هم اکنون انجام یافته است. اکنون باید تمام قوا و تمام توجه را روی گام بعدی متمرکز ساخت که کمتر اساسی به نظر می رسد. و از لحاظ معینی واقعاً هم کمتر اساسی است، - ولی در عوض از لحاظ عملی به حل عملی مسأله نزدیک تر بوده و عبارت است از: کشف شکل انتقال یا نزدیکی به انقلاب پرولتری.

پیشاهنگ پرولتری از لحاظ مسلکی تسخیر شده است. این نکته عمده است. بدون این امر گام اول را هم نمی توان به سوی پیروزی برداشت. ولی از این جا تا پیروزی هنوز خیلی راه است. با پیشاهنگ تنها نمی توان پیروز شد. گسیل پیشاهنگ تنها به نبرد قطعی، مادام که تمام طبقه و توده های وسیع خط مشی پشتیبانی مستقیم از پیشاهنگ یا لااقل خط مشی بی طرفی خیراندیشانه ای را نسبت بوی در پیش نگرفته و ناتوانی کامل خود را در پشتیبانی از دشمن وی نشان نداده اند، نه تنها سفاقت بلکه جنایت خواهد بود. و اما برای آن که واقعاً تمام طبقه و واقعاً توده های وسیع زحمت کش و تحت ستم سرمایه چنین خط مشی را در پیش گیرند، ترویج و تبلیغ تنها کافی نیست. برای این کار تجربه سیاسی خود این توده ها لازم است. چنین است قانون اساسی کلیه ی انقلاب های کبیر، که اکنون نه تنها روسیه بلکه آلمان نیز با نیرو و برجستگی حیرت انگیزی آن را تأیید نموده است. نه فقط برای توده های بی فرهنگ و غالباً بی سواد روسیه، بلکه برای توده های فوق العاده با فرهنگ و

سراسر با سواد آلمان نیز لازم بود تمام زبونی، سست عنصری، بی عرضگی و چاکرپیشگی دولت شوالیه های اترناسیونال دوم را در برابر بورژوازی و تمام دنانت آنان و ناگزیری دیکتاتوری مرتجعین افراطی (کورنیلف در روسیه، کاپ و شرکاء در آلمان) را به عنوان شق واحدی در مقابل دیکتاتوری پرولتاریا، روی گرده خود احساس نمایند، تا قطعاً به سوی کمونیزم روی آور شوند.

وظیفه ی مبرم پیشاهنگ آگاه جنبش کارگری بین المللی یعنی احزاب و گروه ها و جریان های کمونیستی این است که بتوانند توده های وسیع را (که هنوز در اکثر موارد خواب آلود و بی حال و خمود و در حال رخوت و اغماء هستند) به این وضع جدید آنان نزدیک سازند یا به عبارت صحیح تر بتوانند نه تنها حزب خود، بلکه این توده ها را نیز در جریان نزدیک شدن و انتقال آنان به وضع جدید رهبری نمایند. اگر وظیفه تاریخی اول (یعنی جلب پیشاهنگ آگاه پرولتاریا به سوی حکومت شوروی و دیکتاتوری طبقه ی کارگر) را نمی شد بدون پیروزی کامل مسلکی و سیاسی بر اپورتونیزم و سوسیال شوینیزم انجام داد، وظیفه دوم را نیز که اکنون جنبه مبرم به خود می گیرد و عبارتست از توانائی نزدیک ساختن توده ها به وضع جدیدی که قادر باشد پیروزی پیشاهنگ را در انقلاب تأمین نماید، نمی توان بدون از بین بردن آئین پرستی خشک مغزانه چپ و بدون رفع کامل اشتباهات آن و خلاصی از این اشتباهات انجام داد.

تا زمانی که از جلب پیشاهنگ پرولتاریا به سوی کمونیزم سخن در میان بود (و تا حدودی که هنوز هم از آن سخن در میانست) تا آن زمان و تا آن حدود کار ترویجی در جای اول قرار می گیرد، حتی محفل هائی هم که تمام نقاط ضعف محفل بازی را در بردارند، در این مورد مفیدند و نتایج ثمربخش می دهند. ولی هنگامی که از فعالیت عملی توده ها و جابجا کردن (هر آینه چنین اصطلاحی جائز باشد) ارتش های چندین میلیونی و آرایش کلیه ی نیروهای طبقاتی جامعه ی معین برای نبرد نهائی و قطعی سخن به میان می آید، آن گاه این جا دیگر تنها با ورزیدگی تبلیغاتی و تنها با تکرار

حقایق مربوط به کمونیزم «خالص» هیچ کاری از پیش نمی رود. این جا دیگر سر و کار ما با ارقام از یک هزار نیست که در ماهیت امر مبلغ و یا عضو گروه کوچکی که هنوز توده ها را رهبری نکرده است با آن سر و کار دارد؛ این جا سر و کار ما با میلیون ها و ده ها میلیون است. سؤالی که ما در این جا باید از خود بکنیم تنها این نیست که آیا پیش آهنگ طبقه ی انقلابی را متقاعد ساخته ایم یا نه، بلکه علاوه بر آن این است که آیا نیروهای دارای تأثیر تاریخی موجوده در کلیه ی طبقات و حتماً در کلیه طبقات جامعه معین بدون استثناء، طوری جابجا شده اند که نبرد قطعی کاملاً زمانش فرا رسیده باشد و آیا این عمل طوری انجام گرفته است که (۱) تمام آن نیروهای طبقاتی که با ما دشمنند به حد کافی سر در گم شده باشند، به حد کافی با یکدیگر در افتاده باشند و به حد کافی خود را در مبارزه ای که از حیطة ی قدرت آنان خارج است ناتوان نموده باشند و (۲) تمام عناصر متزلزل، مردد، تا استوار و بینابینی یعنی خرده بورژوازی و دموکراسی خرده بورژوانی نیز به شکلی متمایز از بورژوازی، خود را به حد کافی در برابر خلق رسوا ساخته و در نتیجه ی ورشکستگی عملی خود به حد کافی مفتضح شده باشند و (۳) در بین پرولتاریا احساسات توده ای به نفع پشتیبانی از قطعی ترین عملیات انقلابی فداکارانه و متهورانه علیه بورژوازی آغاز گردیده و به نحوی پرتوان در حال اوج باشد. در چنین صورتی انقلاب زمانش فرا رسیده و در چنین صورتی پیروزی ما، هر آینه تمام شرایطی را که فوقاً متذکر شدیم و آن ها را به اختصار توصیف نمودیم صحیحاً در نظر گرفته باشیم و لحظه را صحیحاً انتخاب کرده باشیم، تأمین شده است.

اختلاف نظر بین چرچیل ها و ولوید جرج ها- این تیپ های سیاسی که در کلیه کشورها با جزئی تفاوت ملی وجود دارند- از یک طرف و بین هندرسون ها و ولوید جرج ها از طرف دیگر، از نقطه ی نظر کمونیزم خالص یعنی انتزاعی که هنوز برای انجام فعالیت عملی و توده ای و سیاسی نضج نیافته است به کلی بی اهمیت و جزئیست. ولی از نقطه ی نظر این فعالیت عملی توده ها، اختلافات مزبور بینهایت

مهم است. تمام کنه مطلب و تمام وظیفه ی هر کمونیستی که نمی خواهد تنها یک مبلغ مسلکی آگاه و با ایمان باشد، بلکه می خواهد در عین حال رهبر عملی توده ها در انقلاب باشد این است که اختلافات مزبور را در نظر گیرد و لحظه ی نضج کامل تصادمات ناگزیر بین این «دوستان» یعنی تصادماتی را که کلیه ی «دوستان» را من حیث المجموع ضعیف و ناتوان می سازد تعیین نماید. باید وفاداری قطعی نسبت به اندیشه های کمونیزم را با توانائی تن در دادن به هر مصالحه عملی ضروری و مانور و سازش کاری و پیچ و خم و عقب نشینی و غیره توأم ساخت تا عملی شدن و سپری شدن قدرت سیاسی هندرسون ها (یا قهرمانان انترناسیونال دوم را- هر آینه نخواهیم نام افرادی از نمایندگان دموکراسی خرده بورژوائی را که خود را سوسیالیست می نامند، ذکر نمایم) ورشکستگی عملی ناگزیر آنان، که ذهن توده ها را همانا طبق منویات ما و همانا در جهت کمونیزم روشن می سازد و نیز اصطلاح و نفاق و تصادم ناگزیر و تفرقه کامل بین هندرسون ها- لئوید جرج ها- چرچیل ها (منشویک ها و اس ارها- کادت ها- سلطنت طلبان؛ شایدمان ها- بورژوازی- پیروان کاپ و غیره) تسریع گردد و لحظه ی حداکثر تفرقه ی بین تمام این «تکیه گاه های مالکیت خصوصی مقدس» چنان صحیح انتخاب گردد که بتوان با تعرض قطعی پرولتاریا کلیه آن ها را در هم شکست و قدرت سیاسی را به تصرف در آورد.

تاریخ عموماً و تاریخ انقلاب ها خصوصاً همواره پر مضمون تر، متنوع تر، جامع تر، زنده تر و «مکارتتر» از آن است که بهترین احزاب و آگاه ترین پیشاهنگ های پیشروترین طبقات می پندارند. علت آن هم واضح است، زیرا بهترین پیشاهنگ ها ترجمان شعور و اراده و شور و تخیلات ده ها هزار نفرند و حال آن که انقلاب را شعور و اراده و شور و تخیلات ده ها میلیون نفری که حادثترین مبارزه بین طبقات آن ها را به تکان آورده است. در لحظاتی که کلیه استعداد های بشری در حال اعتلا و شدت خاصی است، عملی می سازند. از این جا دو نتیجه عملی بسیار مهم به دست می آید: نخست آن که طبقه ی انقلابی برای اجرای وظیفه ی خود باید

بتواند بدون کوچک ترین استثناء بر کلیه ی شکل ها یا جهات فعالیت اجتماعی مسلط گردد (و پس از تصرف قدرت سیاسی آن چه را که قبل از این تصرف ناتمام گذارده بود به اتمام رساند و در این مورد گاه به مخاطرات بزرگ هم تن در دهد)؛ دوم آن که طبقه ی انقلابی باید برای تغییر و تبدیل بسیار سریع و ناگهانی یک شکل به شکل دیگر آماده باشد.

همه کس با این نکته موافق است که ارتشی که خود را برای تسلط بر انواع سلاح ها و کلیه ی وسائل و شیوه هائی که دشمن برای مبارزه در دست دارد یا ممکن است به دست آورد آماده نکند، رفتارش نابخردانه و حتی تبهکارانه است. این امر در مورد سیاست بسی بیشتر صادق است تا در مورد امور جنگی. در سیاست خیلی کمتر می توان از پیش اطلاع حاصل کرد که در فلان یا به همان شرایط آتی چه وسیله ی مبارزه برای ما قایل به کار بردن و مفید خواهد بود. اگر ما بر تمام وسائل مبارزه مسلط نباشیم و تغییراتی که مستقل از اراده ی ما در وضع طبقات دیگر روی می دهد آن چنان شکلی از فعالیت را در دستور روز قرار می دهد که ما به ویژه در آن ضعیف هستیم، آن وقت ممکن است به شکستی عظیم- و حتی گاهی قطعی- دچار گردیم. ولی در صورت مسلط بودن بر کلیه ی وسائل مبارزه، چون ما نماینده منافع طبقه واقعاً پیشرو و واقعاً انقلابی هستیم، حتی اگر اوضاع و احوال هم به ما اجازه ندهد سلاحی را به کار بریم که بیش از همه برای دشمن خطرناک و سریع تر از همه ضربات مهلک بر وی وارد می نماید. باز یقیناً پیروز خواهیم شد. انقلابیون بی تجربه اغلب تصور می کنند که استفاده از وسایل علنی مبارزه جنبه ی اپورتونیستی دارد، زیرا بورژوازی در این زمینه کارگران را به ویژه بسیار فریفته و تحمیق نموده است (بخصوص در مواقع «صلح آمیز» و غیرانقلابی)؛ ولی آن ها استفاده از وسائل غیرعلنی مبارزه را اقدام انقلابی می دانند. و حال آن که این نادرست است. راست است که احزاب و پیشوایانی که نمی توانند یا نمی خواهند (نگو نمی توانم، بگو نمی خواهم) وسائل غیرعلنی مبارزه را در شرایطی نظیر مثلاً شرایط دوران جنگ

امپریالیستی ۱۹۱۴-۱۹۱۸ به کار برند که در آن بورژوازی آزادترین کشورهای دموکراتیک با گستاخی و بیدادگری بی سابقه ای کارگران را می فریفت و گفتن حقیقت را درباره ی خصلت یغماگرانه جنگ منع می نمود، اپورتونیست و خائن نسبت به طبقه ی کارگر هستند. ولی انقلابیونی که نمی توانند شکل های غیرعلنی مبارزه را با کلیه شکل های علنی توأم سازند. انقلابیون بسیار بدی هستند. هنگامی که انقلاب آغاز شده و آتش آن دامن گرفته است و انواع اشخاص از روی احساسات صرف و برای مد و حتی گاهی به خاطر جاه طلبی خود به انقلاب می پیوندند، انقلابی شدن کار دشواری نیست. «رهائی» از شر این بد انقلابیون بعدها یعنی پس از پیروزی پرولتاریا. برای وی به بهای زحمات بسیار شاق و مصائب می توان گفت دردناک تمام می شود. بسی دشوارتر و بسی پرارزش تر است که انسان هنگامی بتواند انقلابی باشد که هنوز شرایطی برای مبارزه ی مستقیم و آشکار و واقعاً انقلابی وجود ندارد و بتواند از منافع انقلاب (بوسیله فعالیت ترویجی، تبلیغاتی و سازمانی) در مؤسسات غیرانقلابی و اغلب حتی صرفاً ارتجاعی، در شرایط غیرانقلابی و در بین توده ای که قادر نیست بی درنگ به لزوم اسلوب انقلابی فعالیت پی ببرد. دفاع نماید. وظیفه ی عمده ی کمونیزم معاصر در اروپای باختری و امریکا این است که بتواند راه مشخص یا آن تحول مخصوصی را در حوادث که توده ها را به مبارزه ی انقلابی واقعی، قطعی، نهانی و عظیم نزدیک می سازد، پیدا کند و احساس نماید و به درستی تعیین کند.

برای مثال انگلستان را در نظر می گیریم. ما نمی توانیم بدانیم و هیچ کس قادر نیست از پیش معلوم نماید- که چه وقت در انگلستان انقلاب واقعی پرولتاری شعله ور خواهد شد و چه موجبی بیش از هر چیز توده های بسیار وسیع را، که اکنون در خوابند، بیدار خواهد نمود و بر خواهد انگیخت و به مبارزه سوق خواهد داد. بدین جهت ما موظفیم مقدمات کار خود را طوری فراهم سازیم که چهار دست و پا نعل شده حاضر باشیم (اصطلاحی است که مرحوم پلخاتف هنگامی که هنوز مارکسیست و

انقلابی بود دوست داشت به کار برد). ممکن است آن چه که «شکاف ایجاد خواهد کرد» و «بخ را درهم خواهد شکست» یک بحران پارلمانی باشد؛ ممکن است این کار را بحران دیگری انجام دهد ناشی از تضادهای علاج ناپذیر سر در گم مستعمراتی و امپریالیستی که بیش از پیش به نحوی دردناک روی هم انباشته و حادثه می گردند؛ ممکن است شق ثالثی پیش آید و غیره. سخن ما بر سر این نیست که چه مبارزه ای سرنوشت انقلاب پرولتری را در انگلستان تعیین خواهد کرد (این مسأله در هیچ یک از کمونیست ها تولید شک و تردید نمی کند و برای همه ی ما ها حل شده و به طور محکم هم حل شده است). بلکه سخن ما بر سر آن موجبی است که توده های پرولتری را، که اکنون در خوابند بر خواهد انگیخت و به جنبش خواهد آورد و کاملاً با انقلاب روبرو خواهد ساخت. فراموش نکنیم که مثلاً در جمهوری بورژوائی فرانسه در اوضاع و احوالی که خواه از لحاظ بین المللی و خواه از لحاظ داخلی صدبار کمتر از امروز انقلابی بود، موجب «ناگهانی» و «ناچیزی» نظیر شیدای نابکارانه محافل نظامی مرتجع (قضیه دریفوس) که یکی از هزاران شیدای آنان بود، کافی بود برای آن که خلق را کاملاً با جنگ داخلی روبرو سازد!

کمونیست ها باید در انگلستان لاینقطع و به طور خستگی ناپذیر و تزلزل ناپذیر هم از انتخابات پارلمانی و هم از کلیه تبدیلات ناگهانی سیاست مربوط به ایرلند و مستعمرات و سیاست جهانی امپریالیستی دولت بریتانیا و هم از کلیه شنون و بخش ها و جهات زندگی اجتماعی استفاده نمایند و در کلیه موارد به شیوه ی نوین، به شیوه ی کمونیستی، یعنی نه به شیوه ی انترناسیونال دوم، بلکه به شیوه ی انترناسیونال سوم کار کنند، من در این جا وقت و جای آن را ندارم که شیوه های شرکت «روسی» یعنی «بلشویکی» در انتخابات پارلمانی و مبارزه ی پارلمانی را توصیف نمایم ولی می توانم به کمونیست های خارجی اطمینان دهم که این امر به هیچ وجه با فعالیت پارلمانی معمول در اروپای باختری شباهت نداشت. از این امر اغلب نتیجه می گیرند که: خوب در روسیه ی شما این طور بود، ولی پارلمانتاریزم ما

طور دیگر است». این نتیجه گیری نادرست است کمونیست ها و طرفداران انترناسیونال سوم در کلیه کشورها برای همین وجود دارند که فعالیت پارلمانی قدیمی، سوسیالیستی، تردیونیونیستی و سندیکالیستی را در کلیه جهات و در کلیه شئون زندگی به فعالیت نوین کمونیستی تبدیل نمایند. در انتخابات ما هم عوامل اپورتونیستی و صرفاً بورژوائی و سوداگرانه و شیادانه ی سرمایه داری همیشه به حد کاملاً مکفی وجود داشته است. کمونیست های اروپای باختری و امریکا باید بیاموزند که یک پارلمانتاریزم نوین و غیرعادی و غیراپورتونیستی و غیر جاه طلبانه ایجاد نمایند تا حزب کمونیست ها بتواند از خود شعارهایی بدهد و پرولتراهای واقعی به کمک تهیدستان غیرمتشکل و به کلی مظلوم شب نامه پخش نمایند و به نقاط مختلف برسانند، به خانه های کارگران و کلبه های پرولتراهای روستا و دهقانان نقاط دور افتاده سرریزند (در اروپا خوشبختانه تعداد ده کوره های دور افتاده به مراتب کمتر از کشور ما و در انگلستان تعداد آن ها به کلی اندک است)، به قهوه خانه های محل تجمع مردمان بسیار ساده بروند و در اتحادیه ها و انجمن ها و مجامع اتفافی مردمان بسیار ساده راه یابند و با مردم به زبان دانشمندان (و به شیوه ی خیلی پارلمانی) سخن نگویند، به هیچ وجه در تکاپوی «کرسی» پارلمانی نباشند، بلکه همه جا افکار رایبیدار نمایند و توده را جلب کنند، مچ بورژوازی را در هر کلمه ای بگیرند، از دستگاهی که وی ایجاد کرده و از انتخاباتی که وی تعیین نموده و از دعوت هائی که وی از تمام مردم به عمل آورده است استفاده کنند و مردم را با بلشویزم چنان آشنا نمایند که در غیر مواقع انتخاباتی (در دوران سلطه ی بورژوازی) هیچ گاه نظیر آن دیده نشده باشد (البته به استثناء لحظات اعتصابات بزرگ که در آن عین همین دستگاه تبلیغات همه خلقی در کشور ما از این هم مجدداً تر کار می کرد). انجام این امر در اروپای باختری و امریکا کاریست بسیار دشوار، بسیار و بسیار دشوار. ولی این کار را می توان و باید انجام داد. زیرا اصولاً مسائل کمونیزم را بدون زحمت نمی شود حل کرد و زحمت را هم باید روی حل مسائل عملی کشید که

دارای تنوع روز افزون است و ارتباط روز افزونی با تمام رشته های زندگی اجتماعی دارد و به طور روز افزونی رشته ای را از پس رشته ی دیگر از جنگ بورژوازی خارج می سازد.

در همان انگلستان هم باید کار ترویجی و تبلیغی و سازمانی در ارتش و در بین ملیت های ستم کش و غیر کامل الحقوق کشور «خودی» (ایرلند و مستعمرات) را بر پایه نوینی قرار داد (نه بر پایه سوسیالیستی، بلکه بر پایه کمونیستی، نه بر پایه رفرمیستی بلکه بر پایه انقلابی). زیرا در تمام این شئون زندگی اجتماعی، عموماً در دوران امپریالیزم و خصوصاً اکنون در دوران پس از جنگ، همان جنگی که خلق ها را عذاب داده و چشم و گوش آنان را در مورد حقیقت (یعنی این که ده ها میلیون نفر فقط به خاطر حل این مسأله کشته و معلول شده اند که آیا درندگان انگلیسی تعداد بیشتری از کشورها را غارت نمایند یا درندگان آلمانی) به سرعت باز کرده است، مواد محترقه فراوانی انباشته می شود و موجبات فراوانی را برای تصادمات، بحران ها و حدت مبارزه ی طبقاتی به وجود می آورد. ما نمی دانیم و نمی توانیم بدانیم که کدام جرقه- از میان جرقه های بی پایانی که اکنون در همه کشورها در اثر بحران اقتصادی و سیاسی جهانی از همه جا فرو می بارد،- قادر به برافروختن حریق یعنی بیداری خاص توده ها خواهد بود و لذا موظفیم با اصول نوین یعنی اصول کمونیستی خود دست به کار «عمل آوردن» کلیه ی عرصه ها، حتی کهنه ترین و پوسیده ترین و ظاهراً یاس آورترین عرصه ها شویم، زیرا در غیر این صورت وظیفه ی خود را به حد کمال انجام نخواهیم داد، جامع الاطراف نخواهیم بود، بر کلیه ی انواع سلاح ها مسلط نخواهیم شد و خود را نه برای پیروزی بر بورژوازی (که کلیه جوانب زندگی اجتماعی را به شیوه ی بورژوازی بنا نموده و حالا به همان شیوه مختل ساخته است) و نه برای نوسازی کمونیستی تمامی زندگی که پس از این پیروزی باید انجام دهیم. آماده نخواهیم ساخت.

پس از انقلاب پرونتری در روسیه و پیروزی های این انقلاب در مقیاس بین المللی، که برای بورژوازی و کوتاه نظران غیرمنتظره بود، اکنون تمام جهان طور دیگر شده و بورژوازی هم در همه جا طور دیگر شده است. بورژوازی مرعوب «بلشویزم» شده و از شدت خشم نسبت به آن تقریباً به سرحد جنون رسیده است و همانا بدین جهت است که از یک طرف بسط حوادث را تسریع می نماید و از طرف دیگر تمام توجه خود را به سرکوب قهری بلشویزم معطوف می کند و با این عمل مواضع خود را در یک سلسله از صحنه های دیگر تضعیف می سازد. کمونیست های همه ی کشورهای پیشرو باید هر دوی این عوامل را در تاکتیک خود به حساب آورند.

هنگامی که کادت های روس و کرنسکی علیه بلشویک ها به تحریکات دیوانه وار دست زدند به ویژه از آوریل سال ۱۹۱۷ و از آن هم بیشتر در ژونن و ژونیه سال ۱۹۱۷- «بیش از حد شورش را در آوردند». میلیون ها نسخه روزنامه های بورژوائی که بالحاں گوناگون بر ضد بلشویک ها نعره می کشیدند، بدین وسیله کمک می کردند تا توده ها به قضاوت در باره ی بلشویزم بپردازند و در سایه ی همین «جد و جهد» بورژوازی بود که علاوه بر روزنامه ها تمام زندگی اجتماعی نیز با جر و بحث درباره ی بلشویزم آغشته شده بود. اکنون در مقیاس بین المللی میلیونرهای کلیه کشورها رفتارشان طور است که ما باید از صمیم قلب سپاسگزار آنان باشیم. آن ها هم با همان جد و جهدی بر ضد بلشویزم تحریک می نمایند که کرنسکی و شرکاء می کردند و ضمناً به همان سان «شورش را در می آورند» و به همان شیوه به ما کمک می کنند که کرنسکی می کرد. وقتی بورژوازی فرانسه بلشویزم را نکته ی مرکزی تبلیغات انتخاباتی خود قرار می دهد و سوسیالیست های نسبتاً معتدل یا متزلزل را به اتهام بلشویزم به باد دشنام می گیرد؛- وقتی بورژوازی آمریکا، در حالی که به کلی عقل خود را باخته است، هزاران نفر را به اتهام بلشویزم دستگیر می نماید و همه جا، با پخش اخباری راجع به توطئه های بلشویکی محیطی

پرزورژوازی سراسیمگی به وجود می آورد؛- وقتی بورژوازی انگلستان، که «مؤقرترین» بورژوازی جهانست، با تمام عقل و تجربه ی خود، مرتکب سفاقت های تصورناپذیری می گردد و غنی ترین «انجمن های مخصوص مبارزه علیه بلشویزم» را تأسیس می کند و نشریات خاصی درباره ی بلشویزم منتشر می سازد و برای مبارزه علیه بلشویزم به طور اضافی عده ای دانشمند و مبلغ و کشیش اجیر می نماید،- آن گاه ما باید آقایان سرمایه داران را تکریم نموده و از آنان تشکر کنیم. آن ها به نفع ما کار می کنند. آن ها به ما کمک می نمایند تا توجه توده ها را به مسائل مربوط به ماهیت و اهمیت بلشویزم جلب کنیم. آن ها طور دیگر هم نمی توانند عمل نمایند، زیرا «مسکوت گذاردن» بلشویزم و خفه کردن آن برای آنان دیگر میسر نبود.

ولی در عین حال بورژوازی تقریباً فقط یک جانب بلشویزم را می بیند و آن قیام و اعمال قهر و ترور است و بدین جهت می کوشد به ویژه در این صحنه خود را برای دفاع و مقاومت آماده سازد. احتمال دارد که بورژوازی در برخی موارد و در برخی از کشورها در فواصل زمانی کوتاهی به انجام این امر موفق شود: چنین احتمالی را باید به حساب آورد و اگر هم وی به چنین عملی موفق گردد، به هیچ وجه برای ما وحشتناک نخواهد بود. کمونیزم به تمام معنی از درون کلیه جوانب زندگی اجتماعی «برون می روید» و جوانه های آن مطلقاً در همه جا وجود دارد و این «بیماری مسری» (اگر بخواهیم وجه تشبیه مورد علاقه ی بورژوازی و پلیس بورژوایی را که برای وی بسیار «مطبوع» است به کار بریم) به نحوی کاملاً استوار در بدن رسوخ کرده و سرپای آن را فرا گرفته است. اگر یکی از مجاری نفوذ با نهایت دقت «مسدود گردد»- این «بیماری مسری» مجرای دیگری برای نفوذ پیدا می کند که گاهی به کلی غیرمنتظره است. زندگی کار خود را خواهد کرد. بگذار بورژوازی به خود ببیند، از شدت خشم به سرحد جنون برسد، شورش را در آورد، حماقت بکند، پیش از وقت از بلشویک ها انتقام بگیرد و بکوشد تا صدها و هزارها و صدها هزار

تن از بلشویک های دیروزی یا بلشویک های فردا را زیادتیر بکشد (در هندوستان، مجارستان، آلمان و غیره): بورژوازی با این رفتار خود همان کاری را می کند که کلیه ی طبقات از طرف تاریخ به مرگ محکوم شده می کردند. کمونیست ها باید بدانند که آینده به هر حال از آن آنهاست و لذا ما می توانیم (و موظفیم) شور عظیم خود را در مبارزه ی عظیم انقلابی با خونسردانه ترین و هشیارانه ترین حساب روی تقلاب های دیوانه وار بورژوازی توأم سازیم. انقلاب روس را در سال ۱۹۰۵ بی رحمانه درهم شکستند؛ بلشویک های روس را در ژوئیه سال ۱۹۱۷ درهم شکستند؛ بیش از ۱۵ هزار تن از کمونیست های آلمانی را شایدمان و نوسکه به اتفاق بورژوازی و ژنرال های سلطنت طلب از راه مفسده جوئی ماهرانه و مانورهای زیردستانه قتل عام نمودند؛ در فنلاند و مجارستان ترور سفید بیداد می کند. ولی در کلیه ی موارد و در همه ی کشورها کمونیزم آبدیده می شود و رشد می نماید؛ ریشه های آن به حدی عمیق است که پیگردها آن را ضعیف و ناتوان نساخته، بلکه تقویتش می نمایند. فقط یک چیز کم است تا ما بتوانیم مطمئن تر و محکم تر به سوی پیروزی برویم و آن اینست که کلیه ی کمونیست های همه ی کشورها لزوم داشتن حد اکثر نرمش را در تاکتیک خود همه جا به نحوی کاملاً عمیق درک نمایند. کمونیزم که به ویژه در کشورهای پیشرو به طرز شگرفی در حال رشد است، چیزی که اکنون کم دارد ادراک این مطلب و توانائی به کار بستن عملی این ادراک است.

آن چه برای پیشوایان انترناسیونال دوم نظیر کائوتسکی و اتو بونر و غیره رخ داد، که خود مارکسیست های بسیار دانشمند و نسبت به سوسیالیزم وفادار بودند، می توانست و (می بایست) درس مفیدی باشد. آن ها لزوم تاکتیک با نرمش را کاملاً درک می کردند و دیالکتیک مارکس را خود می آموختند و به دیگران هم تعلیم می دادند (وبسیاری از آن چه که آن ها در این رشته انجام داده اند برای همیشه به عنوان دستاورد گران بهانی در ادبیات سوسیالیستی باقی خواهد ماند). ولی در به کار بستن این دیالکتیک مرتکب چنان اشتباهی شدند و یا عملاً چنان نا دیالکتیسین هائی از کار

در آمدند و در مورد به حساب آوردن تغییر و تبدیل سریع شکل ها و مملو شدن سریع شکل های کهنه از مضمون نو چنان ناتوانی از خود نشان دادند که سرنوشت آن ها فقط اندکی غبطه آورتر از سرنوشت هایندمان و گد و پلخائف است. علت اصلی ورشکستگی آنان این بود که «محو تماشای» یک شکل معین رشد جنبش کارگری و سوسیالیزم شدند و یک جاتیه بودن این شکل را فراموش کردند و از دیدن آن تحول سریعی که به حکم شرایط عینی ناگزیر شده بود ترسیدند و به تکرار حقایق ساده و از بر شده و در نظر اول بی چون و چرانی نظیر: سه از دو بیشتر است، ادامه دادند. ولی سیاست بیشتر به جبر شبیه است تا به حساب و از آن هم بیشتر به ریاضیات عالی شباهت دارد تا به ریاضیات مقدماتی. در واقعیت امر تمام شکل های کهنه ی جنبش سوسیالیستی از مضمون های نوین مملو شدند و لذا در جلوی اعداد علامت جدیدی که «منها» باشد، پیدا شد ولی عقلای ما کماکان با لجاج تمام اصرار می ورزیدند (و اصرار می ورزند) خود و دیگران را متقاعد سازند که «منهای سه» از «منهای دو» بیشتر است.

باید سعی کرد که کمونیست ها همین اشتباه را منتها از جانب دیگر تکرار نکنند یا به عبارت صحیح تر باید سعی کرد همین اشتباه را که کمونیست های «چپ» از جانب دیگر مرتکب می شوند سریع تر و زودتر و به نحوی که برای بدن کمتر دردناک باشد بر طرف سخت. آئین پرستی خشک مغزانه چپ نیز همانند آئین پرستی خشک مغزانه راست اشتباه است. البته اشتباه آئین پرستی خشک مغزانه چپ در کمونیزم در لحظه ی حاضر هزار بار از اشتباه آئین پرستی خشک مغزانه راست (یعنی سوسیال شونیزم و کانوتسکیزم) کم خطرتر و کم اهمیت تر است، ولی این فقط بدان جهت است که کمونیزم چپ جریانیه کاملاً جوان است و تازه دارد پدید می آید. فقط بدین جهت است که بیماری مزبور را در شرایط معینی می توان به آسانی معالجه کرد و باید با نهایت جدیت دست به کار معالجه آن شد.

شکل های کهنه ترکید، زیرا معلوم شد که مضمون نوین آن ها- یعنی مضمون ضدپرولتری و ارتجاعی- به درجه ی تکامل بی حد و حصری رسیده است. ما اکنون از نقطه ی نظر تکامل کمونیزم بین المللی دارای مضمون چنان پایدار و چنان نیرومند و چنان پرتوانی در کار خود (به خاطر حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا) هستیم، که می تواند و باید در هر شکلی اعم از نو و کهنه خود را متظاهر سازد و می تواند و باید کلیه ی شکل ها، نه تنها شکل های نوین، بلکه هم چنین شکل های کهنه را دگرگون سازد و بر آن ها غالب آید و آن ها را تابع خود نماید، ولی نه برای آن که با شکل های کهنه آشتی کند، بلکه برای آن که بتواند انواع شکل ها را اعم از نو و کهنه، به سلاخی برای پیروزی کامل و نهانی و قطعی و بازگشت ناپذیر کمونیزم تبدیل کند.

کمونیزم ها باید تمام مساعی خود را به کار برند تا جنبش کارگری و تکامل اجتماعی به طور اعم را از سر راست ترین و سریع ترین راه به سوی پیروزی جهانی حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا هدایت نمایند. این، حقیقت بی چون و چرانیست. ولی کافیزم گام کوچکی- و ظاهراً هم در همان جهت- فراتر برداشته شود تا حقیقت مزبور به اشتباه بدل گردد. کافیزم مثل کمونیزم های چپ آلمان و انگلستان، گفته شود که ما فقط راه سرراست را قبول داریم و مانور کردن و سازشکاری و مصالحه را مآذوق نمی شماریم تا اشتباهی حاصل آید که قادر باشد جدیدترین زیان را به کمونیزم وارد سازد و هم اکنون تا اندازه ای وارد ساخته و می سازد. آئین پرستی خشک مغزانه راست فقط در قبول شکل های کهنه لجاج می ورزید و چون مضمون نوین را ندید به کلی ورشکست گردید. آئین پرستی خشک مغزانه چپ در نفی بی چون و چرای شکل های کهنه معینی لجاج می ورزد و نمی بیند که مضمون نوین از خلال انواع و اقسام شکل ها برای خود راه باز می کند و لذا وظیفه ما به عنوان کمونیزم این است که بر تمام شکل ها مسلط گردیم و بیاموزیم که چگونه باید با حداکثر سرعت یک شکل را با شکل دیگر تکمیل نمود،

یک شکل را با شکل دیگر تعویض کرد و تاکتیک خود را با هر تغییر و تبدیلی از این نوع، که طبقه ما یا مساعی ما موجب آن نبوده است، دمساز نمود.

انقلاب جهانی، در نتیجه ی دهشت ها و پلیدی ها و ردالت های جنگ جهانی امپریالیستی و علاج ناپذیری وضعی که این جنگ پدید آورده است، چنان تکان نیرومندی خورده و چنان تسریع گردیده است و با چنان سرعت فوق العاده و با چنان سرشاری شگرفی از شکل های در حال تغییر و تبدیل خواه در سطح و خواه در عمق. تکامل می یابد و هرگونه آنین پرستی خشک مغزانه ای را به نحوی چنان عبرت انگیز عملاً باطل می سازد که ما هرگونه دلیلی در دست داریم برای آن که به شفای سریع و کامل جنبش بین المللی کمونیستی از بیماری کودکی کمونیزم «چپ» امیدوار باشیم.

۲۷ آوریل ۱۹۲۰